

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

حلول ماه مبارک ربیع الاول که مشتمل و مشرف است به امور عدیده منها آغاز ولایت
مولایمان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و هم چنین ولادت افضل الخلائق نبی
مکرم اسلام (ص) و امام بحق ناطق جعفرین محمد الصادق (ص). اگر چه در شیعه
خوشی‌هایش معمولاً کنار مصائب بوده، حالا این ماه شریف با این که مشرف به این امور
هست در عین حال ایامی است که مصادف با شهادت مولایمان حضرت ابامحمد حسن بن
علی الزکی العسکری (س) و علاوه بر آن ایام نقاوت و ناراحتی‌های مربوط به صدیقه
طاهره (س) هم همست. خدای متعال را شاکریم که توفیق عنایت فرمود دو ماه در
عزاداری‌ها و اظهار محبت‌ها و ارادت‌ها به خاندان عصمت و طهارت لاسیما حسین بن علی
ارواحنا فداهما، مردم توفیق داشتند ان شاء الله که این سعادت همیشگی و ابدی باشد، اگر
چه امسال نحوه‌ی برگزاری مراسم سوگواری و عزاداری متفاوت بود اما در عین حال
اصل مطلب بحمد الله بر آن تحفظ شده بود و امیدواریم که به زودی زود این بلیه‌ی عامه
ان شاء الله برطرف بشود و امور به منهج عادی و ان شاء الله روال عادی خودش برگردد.

بحث ما در جایی بود که اضطرار حاصل می‌شود به بعض اطراف علم اجمالی که دو
صورت کلی داشت؛ تارةً اضطرار به یک طرف معین هست و آخری نه، به طرف معین
نیست به احدهما، به احدها اضطرار حاصل می‌شود. فعلاً بحث در قسمی بود که به طرف
معین باشد. در جایی هم که به طرف معین باشد خودش دارای صوری بود، بحث در این
صورت بود که «اضطرار توسط بین التکلیف و العلم»؛ گاهی اضطرار قبل از این‌ها
هست، گاهی بعد از این‌ها هست، گاهی متوسط بین التکلیف و العلم است. یعنی مثلاً در
مثالی که حالا معمولاً می‌زدیم اگر دو کأس وجود دارد و یکی از این دو منتجس شده ولی
این شخص خبر ندارد، پس تکلیف آمده ولو این تکلیف منجز نبود در این زمان، ولی تکلیف
چون موضوعش محقق شده به نفس وجوب موضوع تکلیف محقق می‌شود، فعلیت پیدا
می‌کند. و بعد اضطرار پیدا کرد به این که کأس الف را مصرف کند، بیاشامد؛ بعد از این
علم اجمالی پیدا کرد که عجب قبل از این که ما اضطرار پیدا کنیم یکی از این دوتا منتجس
شده که این‌جا اضطرار توسط بین التکلیف و بین العلم اجمالی.

خب در این‌جا کلام در این است که آیا این علم اجمالی منجز است نسبت به آن تکلیف
محتمل البقاء یا این که نه؟ یا به عبارتی دیگر در این فرض خب آن مضطرّالیه را که جایز
است انجام بدهد، معین است و جایز است انجام بدهد، آیا اجتناب از غیر مضطرّالیه لازم
است یا لازم نیست؟ خب در مسأله دو وجه وجود دارد، وجه اول این بود که نه اجتناب از
غیر مضطرّالیه هم لازم نیست. وجه دوم این است که نه لازم است، وجوهی که برای وجه

دوم می‌شود اقامه کرد بیان شد. ظاهراً چهار وجه قبل از تعطیلات دهی آخر ماه صفر بیان شد.

حالا وجه پنجم، برای این‌که گفته شود ما از آن غیر مضطربانه باید اجتناب کنیم. بیان حضرت استاد قدس‌سره در دروس فی علم الاصول هست که ایشان فرمودند که در مقام ما استصحاب ما وقع فيه النجاسة در این مثال‌مان داریم، حالا هر مثالی برای خودش، حالا این مثال این است که ما وقع فيه النجاسة نمی‌دانیم او الان در این بین هست یا این‌که نیست آن آبی که وقع فيه النجاسة؛ خب آن آبی که مضطربانه شد آن ظرف الف را که آشامید در اثر اضطرار، آن ظرف دیگر باقی مانده، آن آب آخر باقی مانده که مضطربانه نیست، حالا در این‌جا استصحاب بکنیم بگوییم آن آبی که منتجس شد وجود دارد، قبلاً که بود حالا هم وجود دارد؛ نتیجه‌ی این استصحاب این است که خب حالا که آن وجود دارد پس امتثال می‌طلبید دیگر، باید ما از این غیر مضطربانه اجتناب بکنیم تا این‌که مطمئن بشویم از آن اگر او واقعاً وجود دارد امتثال شده و از آن اجتناب شده. عبارت ایشان هم در همان دروس فی علم الاصول جلد چهار صفحه‌ی 383، 384 این است «بل یمكن فی الفرض الاستصحاب فی بقاء ما وقعت النجاسة فيه سابقاً، فإن المقام من قبیل القسم الثانی من الكلّی» که می‌دانستیم ما وقع فيه النجاسة یا آن ظرفی است که قصیر المده بوده و آن آبی است که قصیر المده بوده و آشامیدیم یا این آبی است که فعلاً باقی است و طویل العمر است و طویل المده است. «و مقتضاه رعاية التكلیف المحتمل فی غیر المضطر إليه أو الباقي من الأطراف» حالا در جایی که اضطرار هم نبوده اما دوتا کأس بوده یکی‌اش را باد زد ریخت و یکی‌اش باقی مانده و من حالا علم اجمالی پیدا کردم که یا آن‌که ریخت منتجس بوده یا این‌که حالا وجود دارد، آن‌جا هم همین‌جور است ما آن را استصحاب می‌کنیم. و بعد فرموده است که: «و لا مجال فی المقام لدعوى معارضة الاستصحاب فی عدم وقوع النجاسة فی الخل مع الاستصحاب فی بقاء الكلّی بعد دفع الاضطرار بالماء، أو بعد فقد بعض الأطراف، و ذلك لسقوط جميع الاصول النافية فی الأطراف قبل طرو الاضطرار أو فقد بعضها» می‌فرمایند که اگر شما بگویید که این استصحاب معارضه دارد با اصلی که ظرف غیر مضطربانه جاری می‌شود، اصل این است که این منتجس مثلاً نیست، در این نجاست واقع نشده، این نجس نیست. می‌فرمایند: ما در ظرف غیر مضطربانه اصل نداریم، چرا؟ چون این اصل‌ها با اصل‌های آن‌طرف معارضه کرده و تساقط کرده، دیگر اصلی وجود ندارد که معارضه کند با آن استصحاب. این فرمایش استاد قدس‌سره هست، البته کلام یک مقداری دارای تشویش هست، از یک طرف ایشان می‌فرمایند که آن ما وقع فيه النجاسة یعنی آن موضوع خارجی، آن ظرف، آن آب، استصحاب می‌کنیم آن را؛ از یک طرفی توی صنایع کلام‌شان دارند کلی. ولی خب آن‌که که بدء به الکلام همان بود که استصحاب می‌کنیم بقاء ما وقعت النجاسة فيه سابقاً، همان آبی که وقعت النجاسة فيه سابقاً بگوییم باقی است. خب این‌جا چند ملاحظه وجود دارد، یکی این‌که آن استصحابی ما وقع فيه النجاسة اگر می‌خواهیم بکنیم برای این‌که بگوییم این آب باقی‌مانده منتجس است، چون لازمه‌ی عقلی بقاء ما فيه النجاسة این است که این منتجس باشد دیگر، نمی‌شود او باقی باشد و این منتجس نباشد، پس به چی باقی است؟ این که مثبت هست و حتماً ایشان این را نمی‌خواهند بفرمایند. اگر بخواهیم بگوییم که یک آبی این‌جا علی‌الاجمال، شارع ما را متعبد می‌کند نه این‌که این کاسه، بگو یک آب منتجسی این‌جا در عالم وجود دارد، در این بین وجود دارد، این هم غیر عرفی است که بگوییم که عرف از ادله‌ی استصحاب تطبیقاً این‌جا می‌فهمد که بله در این موارد باید بگوید یک آبی همین‌جور که نه این این نیست، چون این بخواهد بگوید، بخواهیم

بگویم است این که می شود مثبت، نه یک آبی همین جور مبهماً وجودی دارد در این جا و حالا من به خاطر آن آب مبهم باید از این اجتناب بکنم. این استصحاب یک استصحاب عرفی در این جا نیست که بگویم عرف این تطبیق را انجام می دهد. و ملاحظه ی دوم این است که ایشان می فرمایند که آن اصول ساقط شده است، قبلاً عرض کردیم به این که آن که ساقط شده عبارت است از اصل های هم عرض با اصولی که در طرف مضطرّالیه است. اما آن که در عرض آن نیست و به اطلاق ادله ی مرخصه شامل می شود او را و اثبات می کند او را، چون در طرف غیر مضطرّالیه اطلاق چی می گوید؟ می گوید آقا تو مرخصی، چه وقتی که اضطرار حاصل شده بود چه قبل از او، چه وقتی آن آب بود چه وقتی آن آب نباشد، همه ی این ها به اطلاق است دیگر، اطلاق همه ی این ها را اثبات می کند. خب آن بخشی که با او معارضه می کرد همین بود که قبل از این که اضطرار حاصل بشود و در عرض آن ها بود؛ اما اطلاق نسبت به بعد که شامل می شود او را معارضی ندارد که ما بگویم که با آن اصل معارضه می کند از بین رفته است، او الان باقی است و بنابراین آن معارضه می کند با استصحاب بقاء ما وقعت النجاسة فیه در این فرض ما و مثال ما. بنابراین تصدیق این فرمایش محل اشکال و تأمل و کلام هست.

س: این بیان مرحوم عراقی را نمی توانیم بگویم که.....

ج: هنوز متعرض نشدیم الان ...

س: به دلیل استصحاب از مثبتات دلیل استصحاب ...

ج: حالا عرض می کنیم آن را ...

بیان آخر که بیان ششم باشد فرمایش محقق عراقی قدس سره هست ...

س: کلی مطرح نکنیم همین بیان آقای تبریزی را، بگویم آن نجاست فی البین، بگویم یعنی کلی نجاست همان که در ذیل کلام شان

ج: بله گفتیم که اگر آن را بخواهند بگویند کلی نجاست در این جا باقی است، کلی نجاست نه در این، خب این فقط همان اشکال است که دارد استصحابش معارض است.

و اما فرمایش محقق عراقی قدس سره که فرمایش دقیقی است و ذهن ما را باز می کند که توی موارد استصحاب به این نکته هم توجه داشته باشیم، همه جا اشکال اصل مثبت می شود ایشان یک نکته ای را که به آن توجه دادند که حالا آن نکته مهم است. و آن این است که ایشان فرموده است که در این موارد ما می توانیم اثبات بکنیم که آن فرد باقی یا آن غیر مضطرّالیه همان متنجس است، همان تکلیف روی آن هست نه بنحو مبهم و کلی نه، می توانیم اثبات کنیم همین متنجس است. به چه بیان؟ یک بیان است خود ایشان دارند بحسب تقریر بحث شان در نهایة الافکار، یک بیانی هم شهید صدر قدس سره بعد از این که در بحوث مطلب ایشان را نقل فرموده در مقام اشکال یک جور دیگر می آید تقریر می کند و اشکال می کند. حالا هر دو را عرض می کنیم.

بیان محقق عراقی قدس سره این است که گاهی یک چیزی از لوازم مستصحب است، از لوازم عقلی مستصحب است یا از لوازم عرفی مستصحب است و آن مُبَاق است، استصحاب ابقاء ما کان است؛ آن مبقاء و آن مستصحب گاهی بقائش یک لازمه ای دارد. مثلاً ما استصحاب می کنیم بقاء زید را، نمی دانیم فوت شده یا نه، استصحاب بقاء زید می کنیم،

همین‌طور سالیانی استصحاب بقاء زید می‌کنیم؛ لازمه‌ی این بقاء زید چیست؟ این است که الان پیرمرد است و اگر اثری بر پیرمرد واقع است که مثلاً خب بر او می‌توانیم بار کنیم؟ مثلاً فرض کنید نذر کردیم که یک کمک‌هایی را به پیرمردهایی که ناتوان شدند بدهیم، به پیرمردها بدهیم، الان می‌توانیم این‌جا با استصحاب بقاء زید بگوییم عنوان پیرمرد الان پس بر او صادق است بنابراین مصرف این موقوفه یا این مثلاً ما اوصی به هست؟ نه، لازمه‌ی عقلی بقاء عمر این پیری است و این مثبت است نسبت به این. اما گاهی یک چیزی لازمه‌ی مستصحب و مبفاء نیست بلکه لازمه‌ی نفس استصحاب است، لازمه‌ی خود جعل این حکم است. در این‌جا ایشان فرموده است که این‌جا آن لازمه قابل اثبات است و این دیگر اصل مثبت نمی‌شود. و در ما نحن فیه این چنین است، چطور؟ به این بیان که مفاد دلیل استصحاب و مفاد استصحاب، حالا دلیل هم نمی‌گوییم این‌جا، مفاد استصحاب جعل حکم مماثل با آن متیقن سابق است. شارع می‌فرماید: هر وقت شما یقین سابقی داشتی، علم داشتی که در سابق فلان موضوع بود یا فلان حکم بود و بعد شک کردی من در مقام شک مماثل همان حکم متیقن تو را جعل می‌کنم بحسب ظاهر. می‌دانستی که قبلاً اجتنب عن هذا الکأس مثلاً این‌جا بوده، الان که شک داری تطهیرش کردی یا نه، شک می‌کنی که آن اجتنب عن هذا الکأس وجود دارد یا نه؟ من در این مورد به تو می‌گویم که چون حالت سابقه را یقین داری من یک اجتنب عن هذا الکأس در این‌جا جعل می‌کنم ولو آن را آب کشیده باشی در واقع و نجس درواقع نباشد دیگه، متنجس نباشد. اما در حالت شک، من شبیه و نظیر و مثل حکم متیقن تو در این‌جا جعل می‌کنم. نظیر همان حرفی که در، یعنی این‌جا گفته می‌شود در حجّت امارات هم همین‌جور گفته می‌شود. خبر واحد حجت است یعنی شارع طبق مفاد آن چیزی که مخبر ثقه دارد خبر می‌دهد طبق او ولو آن اشتباه هم باشد، خطا کرده باشد، طبق آن شارع حکم جعل می‌کند و همین منشأ آن چیزی است که صاحب معالم قدس سره اول معالم، اوائل معالم وقتی وارد بحث اصولی می‌شود از علامه نقل کرده ظاهراً که «ظنیّة الطریق لا یُنافی قَطْعیَّةَ الْحُکْمِ». آدم ابتداءً تناقض به ذهنش می‌آید. طریق ظنی است اما حکم قطعی است. این بر همین اساس است. یعنی وقتی خبر واحد که ظنی است بر یک حکمی قائم شد و شارع فرمود حجّه، این حجّه یعنی چه؟ یعنی من طبق آن جعل حکم کردم. پس من یقین پیدا می‌کنم چون که ادله حجّت قطع‌آور است دیگه که شارع حجّت جعل کرده برای خبر واحد، یعنی اگر زراره گفت فلان چیز واجب، ولو او اشتباه هم کرده باشد ولی این واجب را جعل کرده، پس الان من یقین پیدا می‌کنم که شارع یک واجب این‌جا دارد. چون جعل کرده دیگه، حجت قرار داده، یقین به حجّت که دارم، حجّت هم معنایش همین است. که من شبیه و نظیر و مسیل آن مفاد را این‌جا جعل کردم.

خب پس ادله‌ی استصحاب که می‌گوید ابقاء ماکان بکن، مفادش چیست؟ جعل حکم مماثل است. یعنی مماثل ماسبق، ماسبق ما در بحث ما چیست؟ یک امر کلی، یک امر کلی است، یک وجوبی می‌دانیم این‌جا بوده، حالا اما این وجود اجتنب، این وجوب اجتناب نمی‌دانیم روی این بوده یا روی آن بوده، یا وقتی که علم اجمالی پیدا کردیم یا نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه واجب است می‌دانیم یک وجوبی این‌جا هست. حالا نمی‌دانیم وجوب ظهر است یا وجوب جمعه است. الان که شارع می‌گوید استصحاب بکن، این استصحاب یعنی من چه‌کار کردم؟ نظیر و مسیل این وجوب را الان برای تو جعل کردم، خب آیا وجوب جامعی قابلیت تحقق دارد ولو وجوب جامعی ظاهری نه واقعی، آیا این قابلیت تحقق دارد بدون این‌که متفصل به یک فصلی بشود؟ یک امر جامع، یک امر جنس، یک امر این‌جوری که بدون فصل، در ضمن یک خصوصیت، قابلیت جعل ندارد. پس بنابراین

خود این جعل الوجوب، جعل المسیل، خودش به دلالت التزام می‌گوید که من در ضمن خصوصیت هستم. چون کلی و جنس بلاخصوصیة و بدون تفصل به فصل، این قابلیت جعل ندارد، قابلیت وجود ندارد. بنابراین خود این به دلالت التزام، خود این که شارع می‌گوید من این‌جا مسیل جعل کردم، خود این به دلالت التزام می‌گوید این مسیل حتماً در ضمن یک خصوصیت است. متفصل به یک فصلی است و از آن طرف حتماً این‌جا نمی‌تواند متفصل به فصل آن چیزی که اضطررنا الیه و آن را مصرف کردیم باشد. آن نیست پس بنابراین حتماً متفصل به همین است که اضطرار به آن نداریم و باقی است. یا در آن مثال صلاة جمعه و ظهر، مثلاً ظهرش را خوانده یا جمعه را خوانده، الان آن استصحاب می‌گوید که چی؟ آن استصحاب می‌گوید وجوب هست. خب این وجوب در ضمن چیه؟ باید در ضمن وجوب ظهر باشد پس اثبات می‌شود به دلالت التزام، این اثر چیه؟ این لازمه چیه؟ لازمه مستصحب نیست. مثل آن‌جا که لازمه بقاء عمر زید بود، پیری لازمه بقاء عمر زید بود. این‌جا لازمه خود استصحاب است. یعنی خود جعل شارع، نه مستصحب و آن واقع و آن مبقاء، اصل مثبِت آثار مبقاء است. آثار مستصحب است، اما این آثار آن نیست؛ این اثر خود این مجعول شارع است. این مجعول شارع یک مجعولی است که صلاحیت تحقق ندارد جز در ضمن یک فصلی و یک خصوصیتی، چون این صلاحیت را ندارد الا بهذا الشكل، پس به دلالت التزام دلالت می‌کند بر این‌که آن شکل وجود دارد، آن خصوصیت با آن وجود دارد. بعد آن خصوصیتی که حالا وجود دارد محاسبه می‌کنیم کدام خصوصیت می‌تواند باشد؟ آن خصوصیت آن‌که زائل شده، از بین رفته، مصرف شده، آن‌که نمی‌شود پس حتماً این است. «و إن شئت قلت»، که خود ادله‌ی استصحاب، مثلاً صحیح زراره، خود آن که یک اماره هست، یک خبر واحد ثقه هست، خود آن به دلالت التزام دلالت می‌کند بر این‌که در این موارد، آن مجعول باید در ضمن خصوصیت باشد و چون آن خصوصیت لازمه‌اش این است که این غیر مضطّرّ الیه هست پس خود آن دلالت می‌کند که این الان متنجس است و الان ما يجب الاجتناب عنه است. پس خود اماره دلالت کرد. این بیانی است که محقق عراقی قدس سره در مقام، بیان فرموده، «و ان أريد به استصحاب الكلّي والقدر المشترك بين ما هو مقطوع البقاء و ما هو مقطوع الارتفاع فله وجه بناء على أن نتيجة استصحاب الحكم والتكليف عبارة عن جعل المماثل حيث إنه بعد عدم امکان جعل الجامع الا في ضمن الفصل و الخصوصية أمكن اثبات خصوص وجوب الفرد الباقي بالاستصحاب المزبور لأنها حينئذ تكون من اللوازم العقلية لمطلق وجود الكلّي» لازمه خود وجود کلی است «والجامع» ولو این‌که آن کلی یا جامع ظاهری باشد، حکم ظاهری باشد. بالاخره این جامع ولو حکم ظاهری؛ حکم است بالاخره، نمی‌تواند همین‌طوری بدون فصل در خارج محقق بشود «لا انها من لوازم [خصوص] الواقع کی یرد علیه اشکال المثبتة و بعد عدم امکان کون فصله هی الخصوصية المرتفعة فبالاستصحاب المزبور يتعين خصوص وجوب الباقي، و بعد عدم امکان کون فصله هی الخصوصية المرتفعة» پس معلوم می‌شود....

بنابراین سه‌تا مقدمه را ایشان ضمیمه کردند. مفاد استصحاب جعل حکم مماثل است. دو، مقدمه دوم؛ این حکم مماثل چون جامع است، چون کلی است و کلی و جامع حکم جنس را دارد و بلافصل قابلیت تحقق ندارد، بلاخصوصیت قابل تحقق را ندارد پس می‌فهمیم با یک خصوصیتی همراه است.

مقدمه سوم؛ آن خصوصیت نمی‌شود خصوصیت نسبت به مضطّرّ الیه یا آن معدوم باشد؛ آن‌که از بین رفته و مرتفع شده، پس حتماً این است که باقی است یا این است که مضطّرّ به او نیستیم. بنابراین خودش به دلالت التزام روشن می‌کند که... و این از لوازم خود این جعل است، خود این جعل دلالت بر این می‌کند یا این مجعول ما که این حکم باشد از

لوازم اوست نه مبقاء و مستصحب، این بیان ایشان در این جا.

شهید صدر قدس سره این مقدمه ثانیه را یک جور دیگر بیان کردند که آن هم خالی از لطافت نیست ولی غیر از آن است که در عبارت مرحوم محقق عراقی هست و آن این است که ایشان می‌فرمایند که خب مقدمه اول سرچایش هست؛ جعل حکم مماثل است اما حکم مماثل با ماسبق که جامع نیست. چون آن که ما قبل یقین داریم یا وجوب اجتناب از این کأس است، آن که درواقع بوده، آن که در واقع شارع جعل کرده، یا اجتناب از این است یا اجتناب از این است دیگه، با این خصوصیت، جامع که نبوده که، یا در آن مثال وجوب نماز ظهر، نماز جمعه یا آن که یقین داریم وجوب الظهر است؛ یعنی فصل آن ظهر است یا فصل آن جمعه است. حالا که شما حکم مماثل می‌خواهی جعل بکنی بیایی جامع‌الوجوب بدون این که به او خورده باشد یا به این خورده باشد جعل کنی که مماثل آن نیست که؛ پس توی خود این که بگویی مماثل است افتاده که باید یک خصوصیت داشته باشد و آن خصوصیت آن که نمی‌شود باشد پس این است. از این استفاده کردند که می‌خواهی بگویی مماثل است. خود محقق عراقی نه، این جور نمی‌فرماید چون فرض این است متیقن ما چیه؟ جامع است دیگه، ما علم با جامع داریم به خصوصیت که علم نداریم. ولی ایشان می‌فرماید حالا هم استصحاب می‌گوید همین جامع را من جعل کردم. آقای صدر می‌گوید نه، می‌گوید خود آن جامع را جعل کردم، ولی خصوصية الجامع این است که نمی‌تواند وجود و تحقق پیدا کند الا فی ضمن خصوصیت، مثل این که خدای متعال خبر بدهد، بفرماید من در عالم حیوان خلق کردم. ما حتماً می‌فهمیم این یا انسان است یا بقر است یا غنم است. چون حیوان بدون تفصل به این فصول نمی‌شود همین جور ورقلمبد در عالم حیوان باشد ولی نه انسان باشد نه گاو باشد نه شتر باشد نه پرند باشد نه چی باشد نه چی باشد، نمی‌شود. این جا هم وقتی شارع، من را درست است، من را متعبد می‌کند به همان مسیلم یعنی من علم داشتم به جامع، به کلی ولی کلی و جامع که شارع می‌گوید من تو را به او متعبد کردم که نمی‌شود همین جور آن جامع در خارج باشد بدون تفصل به فصل، پس حتماً باید متفصل به فصل باشد و آن فصل، آن مضطربیه که نمی‌شود باشد، آن که وجوب روی آن نیست. آن که اجتنابش لازم نیست یا از بین رفته، مصرف شده به خاطر اضطرار؛ پس حتماً این است. خب آن که در نهایت‌الافکار است این است، آن که بیان که شهید صدر قدس سره فرموده ولو ابتداءً که کلام محقق عراقی را نقل می‌کنند به همان شکلی که در خودش فرموده؛ اما در مقام اشکال این جوری تقریر فرموده حالا مقرر محترم رضوان الله علیهما در بحث.

خب بر این فرمایش آفاضیاء یک اشکال مبنایی است که این مبنی بر این است که بپذیریم که استصحاب جعل حکم مماثل است و حجیت امارات یعنی؛ حجیت اصلاً یعنی جعل حکم مماثل است و این مبنا ناتمام است. خود محقق عراقی قدس سره توجه به این داشته دیگه، خودش فرموده است که «فله وجه بناءً على ان نتيجة استصحاب الحرمة التكليف عبارة عن جعل المماثل» بنابراین مسلک، در پایان هم فرموده: «نعم بناءً على المختار من كون نتيجة الاستصحاب سواءً في الحكم أو الموضوع عبارة عن مجرد الامر بالمعاملة مع المشكوك معاملة المتيقن و لزوم الجری العملى على وفقه بلا جعل حكم في البين» بنابراین این که حق پیش ما این است که در باب استصحاب فقط شارع امر می‌کند که طبق حالت سابقه مشی کن، همین! نه این که حکمی می‌آید جعل می‌کند. طبق آن مشی کن، بنابراین دیگه این حرف‌ها لازم نمی‌آید و اشکال مثبّتی هم سر جای خودش است. ولی اگر کسی آن مبنا را قائل شد ایشان فرموده، خب با توجه به این شما در بحث که نگاه کنید می‌فرماید: «و ذکر المحقق العراقي» مطلب محقق عراقی را ذکر می‌فرمایند. بعد

می‌فرماید که «و هناك محاولة للمحقق العراقي (قدس سره) لتصحيح استصحاب جامع الوجوب» بعد می‌فرماید: «و فيه أولاً أنَّ هذا الكلام لا يتم في المقام إلا بناءً على القول بجعل الحكم المماثل» که آدمی که این کتاب را مطالعه می‌کند خیال می‌کند مرجوم محقق عراقی خودش توجه نداشته کائنه، یا مبنایش آن است که این‌ها اشکال به ایشان گرفتند. نه، خب خودش توجه داشته فرموده دیگه، دوجای کلامش، هم اول هم بعد از آن، پس طرز نوشتن و طرز بیان علی ما لاینیغی است این‌جا به این شکل. حالا اشکالی که، دوتا اشکال بر فرمایش محقق عراقی و سه اشکال بر این فرمایش وجود دارد. اشکال اول که خودش هم تصریح فرموده، آقایان دیگر هم فرمودند اشکال مبنایی است که این جعل حکم مماثل نیست. بله، اگر جعل حکم مماثل بود حالا به حسب ظاهر له وجه که آدم این حرف را بزند که بله، این جامع که همین‌جور نمی‌شود مجعول بشود، مخلوق بشود در عالم بدون این‌که متفصل به فصل بشود. مثل مثالی که زدیم. حیوان همین‌طور، خدا بگوید من حیوان خلق کردم ولی این حیوان نه آدم است نه بقر است نه غنم است نه چی هست، حیوان است فقط، این نمی‌شود. این‌جا هم بگوید وجوب است اما نه وجوب صلاة است نه وجوب صوم است نه وجوب فلان، وجوب است فقط، خب این نمی‌شود. نجاست را خلق کردم ولی نه نجاست این طرف است نه نجاست آن طرف است نه نجاست آن شیء است نه نجاست آن شیء است نه ...، همین‌طور نجاست خلق کردم، اعتبار کردم، خب نمی‌شود. این درست است حالا فعلاً، ولی این نیست. و اما دو اشکال بنائی هم وجود دارد که حالا امروز وقت گذشته، ان شاء الله للغد،

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.